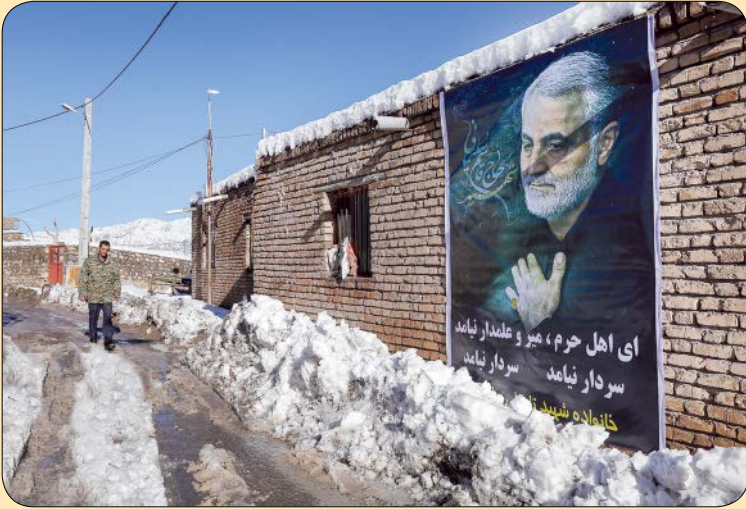


مرد ایران

فخر فروشی قنات مالکی‌ها



تصویری از خانه‌های قنات‌ملک در غم سردار سلیمانی

سردار افتخار روستای ماست

جوان است و دانشجو، نه به رشته‌ای که می‌خواند افتخار می‌کند و نه به دانشگاهش. سریع می‌رود سر اصل مطلب و می‌گوید: «روزهای اول دانشگاه هر کس از من می‌پرسید، اهل کجا هستی می‌گفتم: روستای قنات ملک. و چون می‌دانستم معمولاً کسی نام روستای ما را نشنیده، حرفم را این طور ادامه می‌دادم: روستای قنات ملک، زادگاه سردار قاسم سلیمانی. با گفتن همین چند کلمه همه استادان و هم‌دانشکده‌ای‌های من می‌فهمیدند که من هم‌زادگاه چه آدم مهمی هستم.»

این حرف‌ها و افتخار کردن به قنات‌ملکی بودن، ویژگی منحصر به فرد یک دانشجوی این روستا نبود. اصلاً بچه‌های این روستا عادت دارند که نام زادگاهشان را با اسم سردار پیوند بدهند و این طور به آن افتخار کنند. نه قیمت لباس و نه ماشین و نه دارایی و نه تحصیلات و نه هیچ چیز دیگری برایشان افتخار آفرین نیست. اما اسم سردار که می‌آید، حالشان فرق می‌کند. لبخند روی لب‌هایشان می‌آید و کمی صاف‌تر می‌نشینند و صدایشان را با اعتماد به نفس بیشتری بالا می‌برند و می‌گویند: «سردار افتخار روستای ماست.»



نظامی، شخص خوش اخلاقی است.» و بعد حرفش را می‌خورد و به دوست دیگرش خیره می‌شود. انگار مردم روستای قنات ملک یاد گرفته‌اند که باید سردار هم‌زادگاهشان را حفاظت کنند. مبدا حرفی از دهانشان بیرون بیاید که نباید گفته شود. همین است که گاهی سخت حرف می‌زنند و گاهی حرف‌هایشان را می‌خورند، حتی وقتی درباره دوست داشتن و خوش اخلاقی‌های اسطوره‌شان باشد. راستی، نوشتن اسطوره. یکی از جوان‌ها می‌گوید: «نیازی نیست کسی اثبات کند که سردار یک اسطوره است. گرچه می‌دانیم که او امام حسین (ع) نیست که شخصی معصوم به حساب بیاید، اما این مرد آنقدر بزرگ است که به یک اسطوره تبدیل شده. حالا دیگران چه از این حرف خوششان بیاید و چه نیاید... حرف دیگران اهمیتی ندارد...»

یکی از حرف‌های دورهمی این جوان‌ها آن است که سردار در ایران طرفدارهایی دارد که حتی از قنات‌ملکی‌ها هم داغ‌ترند و بیش از این همه دل به او سپرده‌اند و گوش‌هایشان را تیز کرده‌اند تا اگر روزی سردار کمکی خواست یا کاری داشتند، بشتابند.

مزاری برای مادر

نشانه‌های زیادی وجود دارند که حاکی از علاقه سردار به این منطقه است. «اگر سردار نسبت به روستای خودش عرقی نداشت و دلش نمی‌خواست به اینجا برگردد، خیلی راحت پدر و مادرش را با خودش به تهران می‌برد. حتی اصلاً اجازه نمی‌داد مادرش

ادعای پیشرفت و فناوری، آنها هنوز گاز ندارند و در سرمای زمستان مجبورند که با نفت چراغ‌های خود را روشن کنند تا شب‌ها خانه‌هایشان مثل لوله‌های آب در حیات، یخ نزنند. سفره دل زنان پرتلاش روستا که پهن می‌شود، مشکلات و سختی‌های زندگی‌شان یکی یکی رو می‌آید. گاهی با اخم می‌گویند و گاهی با لبخند. اما چه فرقی می‌کند، زندگی برایشان همین است. حتی بعد از این شکایت‌های خودمانی، صبح فردایشان را باید مثل تمام دیروزهایشان آغاز کنند.

سردار یک نظامی خشک بود؟

همیشه شنیده‌ایم یا دیده‌ایم که شرایط اقتضا می‌کند نظامی‌ها و کسانی که پیوسته در میدان‌های جنگ هستند، افرادی جدی و خشن و خشک باشند. حالا شاید این فرضیه برای بعضی صدق کند، اما حداقل درباره قاسم سلیمانی این طور نیست. هر جا که با اهالی روستا درباره اخلاق سردار صحبت کنید، همه لبخندی روی لبشان می‌آید و می‌گویند: «سردار خیلی خوش اخلاق است... او در مسجد که می‌نشیند، با کوچک و بزرگ حال و احوال می‌کند و حتی متناسب با سن‌شان با آنها شوخی می‌کند. به همین خاطر هیچ کس از سردار نمی‌ترسد از بس که مهربان است.»

صحبت از مهربانی که می‌شود، جوان دیگری می‌گوید: «ما نباید یادمان برود که سردار کیست و چه جایگاه اجتماعی مهمی دارد. او ورای این جایگاه

مردم روستا مثل خیلی‌های دیگر عادت دارند که پنجشنبه‌ها و جمعه‌ها سری به امواتشان بزنند. هر کدام که از کنار قبر عزیزانشان می‌گذرند، سری هم به قبر مادر سردار می‌زنند و فاتحه‌ای می‌خوانند و بلند بلند از خوبی‌هایش حرف می‌زنند. از خوبی‌های مادرش، از خوبی‌های پدرش... و بعد دعایی بدرقه راه پدر و پسر می‌کنند. لابد آیین‌های خالصانه‌شان جواب می‌گیرد...

اما تمام جواب‌ها به اینجا ختم نمی‌شود. یک نفر دیگر کمی صدایش را پایین می‌آورد و می‌گوید: «دوست داشتن که سهل است. ما اینقدر سردار را قبول داریم که اگر بگویید بروید فلان جا جنگ است... اصلاً بروید فلان جا سر بدهید... بالاتر از سر دادن هم داریم؟... ما می‌رویم و برای حرف او سر می‌دهیم.»

آنها باور دارند که سردار راهش و کارش مشخص و درست است؛ آنقدر درست که حاضرند برایش جان بدهند.

را اینجا خاک کنند تا هر چند وقت یک بار سراغ قبرش بیاید و برایش فاتحه بخواند. این را جوانی می‌گوید که شیفته سردار است و آرزو دارد یک بار سردار به خانه‌شان مهمان شود، حتی برای چند دقیقه. قبرستان روستای قنات ملک کمی دور از خانه‌هاست و با وجود کوچکی، تقریباً سه بخش کلی می‌توان برایش در نظر گرفت. یک بخش که اهالی امواتشان را در آن دفن کرده‌اند و بخش دیگر که اندکی ارتفاع بالاتری دارد، جایگاه شهداست. شهدایی که مردم به آنها ارادت دارند و حتی وقتی دلشان می‌گیرد سراغ قبرهایشان می‌آیند. در بخش میان این دو، قبر مادر سردار قرار دارد. یک قبر بزرگ سفید که روی آن با خط نستعلیق نوشته شده است: «آرامگاه خادمه حضرت فاطمه الزهرا (س) حاجیه فاطمه سلیمانی بنت اسدا...»

متولد ۱۳۰۲/۱۵ که در تاریخ ۱۳۹۲/۶/۱۸ چشم از جهان فرو بست و به دیدار حق شتافت. مادری که در پاک‌ی و ادب و محبت و کمک به دیگران و عشق به اهل بیت (ع) خصوصاً سرور و سالار شهیدان حسین ابن علی زبانه زد و در نهضت امام خمینی (ره) و استمرار آن تا آخر از حامیان آن بود و در هجوم صدام به جمهوری اسلامی ایران سه فرزند خود را برای دفاع از اسلام و ایران روانه جنگ نمود.»

